

سازگارند باید این را نیز پذیرفت که اختیار انسان^۶ با واجب‌الوجود بودن خدا و وجوب علم مطلق او سازگار است.

III

اگرچه مسئله جبرگرایی منطقی کنار گذاشته شده است، در مورد جبرگرایی الهیاتی^۷ چنین نیست. بسیاری از فیلسوفان بر آنند که اگر چه گزاره‌های (۲) و (۳) سازگارند، گزاره (۲) با این سازگار نیست که

(۵) خدا در سال ۵۰ ب. م. می‌دانست که پلنتینگا در

سال ۲۰۰۰ ب. م. به کوه راشمور صعود خواهد کرد.

به همین دلیل است که بسیاری از فیلسوفان فکر می‌کنند که گزاره‌های (۲) و (۵) ناسازگارند. گزاره (۵) مستلزم گزاره (۴) است و به نظر می‌رسد در توانایی پلنتینگا برای امتناع از صعود تردید ایجاد کرده بنابراین گزاره (۲) را تهدید می‌کند. زیرا، همان‌گونه که نلسون پایک به خوبی استدلال کرده است، اگر پلنتینگا در سال ۲۰۰۰ ب. م. این آزادی را دارد که از صعود به کوه راشمور امتناع کند، به نظر می‌رسد این قدرت را نیز خواهد داشت که بر باورهای گذشته خدا غالب آید (پایک، ۱۹۶۵). به ویژه، بنا به نظر پایک، به نظر می‌رسد اینکه پلنتینگا قدرت داشته باشد که از صعود به کوه راشمور امتناع کند مستلزم این است که پلنتینگا می‌تواند به گونه‌ای عمل کند که

(۶) خدا در سال ۵۰ ب. م. باوری داشت

غیر از آنچه بدان باور داشت یا خدا در سال ۵۰ ب. م. وجود

نداشت یا خدا در سال ۵۰ ب. م. باور غلطی داشت.

و، طبق نظر پایک، به نظر می‌رسد دارا بودن چنین قدرتی از سوی پلنتینگا مستلزم این است که او دارای قدرت غلبه بر گذشته باشد، که البته پذیرفتنی نیست.^(۶)

IV

فیلسوفانی که فکر می‌کنند علم پیشین خدا با اختیار انسان سازگار است رویکردی دفاعی را در پیش می‌گیرند و به استدلال‌هایی از قبیل استدلال پایک پاسخ می‌دهند. من راهبرد تهاجمی را ترجیح می‌دهم.^(۷)

اگر p و q منطقاً سازگارند، آنگاه p با هر گزاره‌ای که منطقاً هم‌ارز q باشد سازگار است. این سخن را اگر بخواهیم در قالب منطقی صوری بیان کنیم چنین می‌شود:

(7) $\text{IF } \{ \Diamond(p \& q) \& \Box(q \leftrightarrow r) \} \Box$

$\text{.(THEN } \Diamond(p \& r)$

[= ضروری است که اگر {ممکن است (p و q) و ضروری است (q هم‌ارزش r)} آنگاه ممکن است (p و r)]

به یاد آورید که، نظر به باطل بودن جبرگرایی منطقی، گزاره‌های زیر سازگارند:

(۲) پلنتینگا در سال ۲۰۰۰ ب. م. مختارانه به کوه

راشمور صعود خواهد کرد.

(۳) در سال ۵۰ ب. م. این گزاره درست بوده است که

پلنتینگا در سال ۲۰۰۰ ب. م. به کوه راشمور صعود خواهد کرد.

علم پیشین الهی و اختیار انسان سازگارند^۱

نوشته تد ای. وُرفیلد

ترجمه سید محسن اسلامی و علی شهبازی

I

این گزاره را می‌پذیرم:

(۱) خدا در همه جهان‌های ممکن وجود دارد و در همه

جهان‌های ممکن همه‌دان است.

از «خدا همه‌دان است» این را مراد می‌کنم که خدا همه گزاره‌های صادق را می‌داند.^(۱) در این مقاله می‌خواهم نشان بدهم که این تلقی از خدا و همه‌دانی او با باور به اختیار انسان^۲ سازگار است.^(۲)

II

مسئله جبرگرایی منطقی^۳ حل شده است.^(۳) یعنی تقریباً هر کسی می‌پذیرد که دو گزاره زیر سازگارند:

(۲) پلنتینگا در سال ۲۰۰۰ مختارانه به کوه راشمور

صعود خواهد کرد.^۴

(۳) در سال ۵۰ ب. م. این گزاره درست بوده است که

پلنتینگا در سال ۲۰۰۰ ب. م. به کوه راشمور صعود خواهد کرد.

البته گزاره (۳) مستلزم این است که

(۴) پلنتینگا در سال ۲۰۰۰ ب. م. به کوه راشمور صعود

خواهد کرد.

اما درباره قدرت پلنتینگا برای امتناع از این صعود شکی پیش نمی‌آورد. اگر قرار بود پلنتینگا از صعود خودداری کند، آنوقت گزاره (۳) صادق نمی‌بود، ولی چنانکه انکار جبرگرایی^۵ به ما اطمینان می‌دهد، این امر موجب نمی‌شود که پلنتینگا «بر گذشته قدرت داشته باشد»، که البته سخنی سخت قابل مناقشه است.

می‌خواهم نشان دهم که اگر بپذیریم که گزاره‌های (۲) و (۳)



اما اگر خدا در همه جهان‌های ممکن وجود دارد و در همه جهان‌های ممکن هم‌مدان است، پس
(۵) خدا در سال ۵۰ ب. م. می‌دانست که پلنتینگا در سال ۲۰۰۰ ب. م. به کوه راشمور صعود خواهد کرد.
این منطقاً با گزاره (۳) هم‌ارز است. یعنی، با توجه به گزاره (۱)، ضرورتاً با گزاره (۳) صادق است اگر و فقط اگر گزاره (۵) صادق باشد.^(۸) بنابراین از (۷) به دست می‌آید که گزاره‌های (۲) و (۵) منطقاً سازگارند. اگر این‌ها را جمع‌بندی کنیم به مدعی من می‌رسیم که وجود وجود خدا و وجود علم مطلق او با اختیار انسان سازگارند.

V

من نمی‌خواهم در قالب تفکیک مشهور واقعیت سخت/نرم^۹ که زیاد هم مورد بحث قرار گرفته است، درباب علم پیشین الهی و اختیار انسان سخن بگویم.^(۹) به دلایلی که بعداً خواهم گفت، فکر نمی‌کنم این تفکیک به پیشبرد بحث کمکی کند. ولی اگر در ارائه استدلال خود ناگزیر از به‌کارگیری این اصطلاحات بودم چنین می‌گفتم:

اکنون سال ۱۹۹۶ است. در نسبت با سال ۱۹۹۶، به طور شهودی معقول است و عمدتاً می‌پذیرند که گزاره (۳) در سال ۵۰ ق. م. این گزاره درست بوده است که پلنتینگا در سال ۲۰۰۰ ب. م. به کوه راشمور صعود خواهد کرد
واقعیتی نرم^۹ است (این تشخیص^{۱۰} دست کم در بسیاری از پاسخ‌های جاف‌فاده‌ای که به جبرگرایی منطقی داده شده، نقش زیادی ایفا می‌کند).

سوال ما این است که آیا گزاره زیر نیز واقعیتی نرم است یا نه:
(۵) خدا در سال ۵۰ ب. م. می‌دانست که پلنتینگا در سال ۲۰۰۰ ب. م. به کوه راشمور صعود خواهد کرد.

ویلیام هسکر در کتاب خود با عنوان *خدا، زمان، و معرفت* (هسکر، ۱۹۸۹) ادعا می‌کند که برای پاسخ به پرسش مذکور به «توضیح دقیق تفکیک واقعیت سخت/نرم» نیازمندیم (ص. ۷۹). من با این حرف مخالفم. سخن من این است که حتی بدون توضیح دقیق تفکیک واقعیت سخت/نرم نیز می‌توان دانست که گزاره (۵) واقعیتی نرم است زیرا، با پذیرش گزاره (۱)، گزاره (۵) منطقاً هم‌ارز گزاره (۳) است که واقعیتی نرم است.^(۱۰)

کسانی که با ادبیات این موضوع آشنایی دارند متوجه می‌شوند که استدلال من در این بخش شبیه استدلال الوین پلنتینگا در مقاله معروف «درباب راه غیرعادی آکام» است (پلنتینگا، ۱۹۸۶). هر دو استدلال دچار مشکلاتی هستند که به رویکرد واقعیت سخت/نرم به مسئله علم پیشین مربوط است. بگذارید بعضی از این مشکلات را اجمالاً بیان کنم.

اولاً، شک دارم که به‌کارگیری اصطلاح تفکیک واقعیت سخت/نرم، بدون آنکه کاملاً روی آن کار شده باشد و به شکلی رضایت‌بخش درآمده باشد (که می‌توان گفت هیچ یک از طرفین این نزاع چنین نکرده‌اند)، در این راه کمکی کند. ثانیاً، به نظر می‌رسد ریزبینانه‌ترین پژوهش‌ها درباره این مسئله که درباره یک گزاره چه چیزی لازم است تا بتوان آن را در فلان زمان «خاتمه

یافته^(۱۱) قلمداد کرد، دست کم به وضوح حکایت از آن می‌کند که چنین تفسیری هیچ پرتو فلسفی به قدرت و اختیار عامل‌های انسانی نمی‌افکند. مهم‌تر از همه اینکه، آنچه در حیطه قدرت تأثیرگذاری ما قرار دارد صرفاً زیرمجموعه‌ای از واقعیت‌های ظاهر/نرم (به اصطلاح «واقعیت‌های نرم» از نوع نرم^(۱۲)) است.^(۱۱) به همین سبب، چنانکه جان فیشر در کتاب *متافیزیک اختیار* (فیشر، ۱۹۹۴) اشاره کرده است، حتی اگر واقعیت‌بودن نرم^(۱۳) در لفاظیه هم‌ارزی منطقی قرار گیرد، ممکن است در مورد واقعیت‌بودن نرم از نوع نرم چنین نباشد (ص. ۱۳۰). و نهایتاً، اگرچه من کاملاً مطمئنم که هر گزاره‌ای که منطقاً هم‌ارز واقعیتی نرم باشد خودش واقعیتی نرم است (و اینکه هر گزاره‌ای که منطقاً هم‌ارز واقعیت نرم از نوع نرم باشد نیز خودش یک واقعیت نرم از نوع نرم است)، بیش از آن درباره صدق اصل (۷) اطمینان دارم که در استدلال من در بخش IV نقشی مشابه [با نقش این تفکیک] ایفا می‌کند. بنابراین بیان رسمی^(۱۴) استدلال من در بخش IV قرار گرفته است. بیان رسمی استدلال، من به سبب پرهیز از تفکیک واقعیت سخت/نرم و نیز به سبب آنکه مفاهیم آشنای سازگاری^(۱۵) و استلزام^(۱۶) که در استدلال من به کار رفته‌اند بهتر فهمیده می‌شوند و ظاهراً بهتر از تفکیک واقعیت سخت/نرم عمل می‌کنند، استدلال پلنتینگا را تکمیل می‌کنند.

VI

تا اینجا استدلال من این بوده که با فرض مردود بودن جبرگرایی، لازم می‌آید که اختیار انسان با یکی از دیدگاه‌های رایج درباره وجود خدا و همه‌دانی او منطقاً سازگار است. با این حال بسیاری از مدعیات دیگر نتیجه نمی‌شوند. مهم‌تر از همه اینکه، سازگاری گزاره (۱) و اختیار انسان مستلزم آن نیست که اختیار انسان با تعیین‌گرایی علی (به شکلی که معمولاً فهم می‌شود) سازگار باشد.

جهانی که متعین به تعیین علی است، جهانی است که در آن آینده منطقاً ضرورت یافته است؛ این ضرورت حاصل اقتران گزاره‌ای مبین اقتران قوانین طبیعت جهان با گزاره‌ای مبین وضع (کامل) جهان در فلان زمان است.^(۱۷) استدلالی که نظیر استدلال طرح شده در این مقاله باشد، سازگاری تعیین‌گرایی و اختیار را اثبات نمی‌کند. اقتران گزاره

(۳) در سال ۵۰ ب. م. این گزاره درست بوده است که پلنتینگا در سال ۲۰۰۰ ب. م. به کوه راشمور صعود خواهد کرد

با تعیین‌گرایی، مستلزم آن است که

(۸) در سال ۵۰ ب. م. این امر تعیین علی یافته باشد که

پلنتینگا در سال ۲۰۰۰ ب. م. به کوه راشمور صعود خواهد کرد.

اما در حالی که گزاره (۸) مستلزم گزاره (۳) است، گزاره (۳) مستلزم گزاره (۸) نیست و بنابراین سازگاری گزاره‌های (۲) و (۳) مستلزم سازگاری گزاره‌های (۲) و (۸) نیست.^(۱۷)

درست همان‌طور که نمی‌توان از استدلال من برای نشان دادن سازگاری تعیین‌گرایی علی و اراده آزاد استفاده کرد، هیچ یک از سخنان من نشان نمی‌دهد که اختیار انسان با دیدگاه‌های



خدا باورانه^{۱۷} که گزاره (۱) را انکار می‌کنند سازگار است. برای مثال بعضی خدا باوران انکار می‌کنند که خدا در همه جهان‌های ممکن وجود دارد، و بعضی دیگر انکار می‌کنند که خدا در همه جهان‌های ممکن که وجود دارد همه‌دان است. استدلال سازگار باورانه^{۱۸} من به بسیاری از این خدا باوران کمکی نمی‌کند، زیرا بدون پذیرش گزاره (۱) مشکل بتوان پذیرفت (هرچند محال نیست)^(۱۴) که گزاره (۵) خدا در سال ۵۰ ب. م. می‌دانست که پلنتینگا در سال ۲۰۰۰ ب. م. به کوه راشمور صعود خواهد کرد

منطقاً از

(۳) در سال ۵۰ ب. م. این گزاره درست بوده است که پلنتینگا در سال ۲۰۰۰ ب. م. به کوه راشمور صعود خواهد کرد
لازم می‌آید، و همچنین این مطلب که گزاره (۳) مستلزم گزاره (۵) است مرحله‌ای جدی و حساس در استدلال سازگار باورانه^{۱۹} من است.

شاید اختیار انسان با تعیین‌گرایی علی و شاید با دیگر تلقی‌های خدا باورانه‌ای که گزاره (۱) را نمی‌پذیرند سازگار باشد. اما شاید، بنا بر همه آنچه استدلال کردم، اختیار انسان با هیچ یک از این دو سازگار نباشد. مدعی من این است که هر کس جبرگرایی منطقی را انکار می‌کند باید بپذیرد که اختیار انسان با واجب‌الوجود بودن خدا و وجوب علم مطلق او سازگار است.

یادداشت‌ها

** از تام فلینت،^{۱۹} الوین پلنتینگا، و پیتر ون اینواگن^{۲۰} به خاطر مباحثات مفید سپاسگزارم.

(۱) این تفسیری نسبتاً جالفتاده و پذیرفته‌شده از همه‌دانی است. من فرض می‌گیرم که در هیچ جهانی چنین نیست که خدا بداند که p ولی به غلط باور داشته باشد که $\sim p$ (زیرا در چنان جهانی خدا می‌داند که به خطا باورد دارد که $\sim p$). اگر این فرض نادرست است، به تعریفام این را بیفزایید که خدا هیچ گزاره کاذبی را باور ندارد.

(۲) اگر گزاره (۱) صادق باشد، ضرورتاً صادق است. من فرض می‌گیرم که صادق است. این امر تضمین نمی‌کند که با اختیار انسان سازگار است: حقایق ضروری با همه گزاره‌های امکانی صادق سازگارند، ولی ناسازگار باوران الهیاتی استدلال کرده‌اند که با در نظر گرفتن گزاره (۱)، افعال انسان حتی به شکل امکانی نیز مختارانه نیستند.

(۳) برای یکی از ردیه‌ها بر جبرگرایی، بنگرید به: فصل دوم جستاری در باب (آزاد/ون اینواگن). وقتی می‌گویم رد جبرگرایی مستلزم آن است که گزاره‌های (۲) و (۳) سازگارند، فرض می‌گیرم که جبرگرایی نادرست است، و نه فقط اینکه استدلال‌هایی که در دفاع از آن اند قانع‌کننده نیستند.

(۴) در اینجا توجه من به آزادی و اختیار انسان است. اگرچه دقت و وضوح مشکل است، وقتی می‌گویم پلنتینگا مختارانه به کوه صعود خواهد کرد منظورم این است که صعود خواهد کرد، اما اینکه او این قدرت و توان را داشته باشد که از صعود امتناع کند و صعود نکند بدیل احتمالی درباره صعود کردن اوست. برای بحث‌هایی در

این باب بنگرید به: هسکر، ۱۹۸۹، ص. ۱۳۶ به بعد و ون اینواگن، ۱۹۸۳، ص. ۸ به بعد.

(۵) بنا بر یک تشخیص، گزاره (۳) حقیقتاً درباره گذشته نیست. این گزاره اکنون، یعنی در ۱۹۹۶، بخشی از گذشته ثابت و معلوم نیست؛ بنگرید به بخش ۷. جا دارد اشاره کنم که بیشتر فیلسوفان، شامل هر دو طرف بحث مربوط به علم پیشین‌الاهی، می‌پذیرند که جبرگرایی منطقی را می‌تواند انکار کرد. بیشتر این فیلسوفان اتفاق نظر دارند که جبرگرایی الهیاتی موضوع مشکل‌تری است و درباره اینکه بتوان آن را انکار کرد، اتفاق نظر ندارند. به عنوان مثال بنگرید به: هسکر، ۱۹۸۹، فصل چهار، و زاگزبسکی، ۱۹۹۱، فصل یک.

(۶) برای بهترین مباحث درباره ناسازگارگرایی الهیاتی بنگرید به: پایک ۱۹۶۵ و هسکر ۱۹۸۹. من در اینجا این مرحله از استدلال پایک را صرفاً ارائه کردم و بر آن صحنه گذاشتم. الوین پلنتینگا به روشنی انکار می‌کند که لازمه تحقق گزاره (۶) اختیار و آزادی فاعل در اجتناب از انجام عملی است که قرار است در آینده انجام دهد (پلنتینگا، ۱۹۷۴). پلنتینگا ادعا می‌کند که این اختیار صرفاً مستلزم این حقیقت ساده است که فاعل می‌تواند فعلی را انجام دهد که آن فعل چنان است که اگر او آن را انجام دهد، خدا درباره آن باور متفاوتی خواهد داشت. برای بخشی از مطالعه پاره‌ای از آثاری که حول استدلال پایک شکل گرفته است بنگرید به: فیشر، ۱۹۸۹.

(۷) در ارائه استدلال سازگار باورانه خود به این امر نمی‌پردازم که اشکال استدلال‌های امثال پایک و هسکر چیست. دست کم در اینجا، مطلبی بر حجم عظیم نوشته‌هایی که به این استدلال‌ها اختصاص یافته است نمی‌افزایم، ولی بحثی که حداقل تا حد زیادی با آن همدلی دارم مقاله «در باب راه غیرعادی اکام» از پلنتینگا است (پلنتینگا، ۱۹۸۶).

(۸) به بیان دقیق، چیزی که در اینجا نیاز داریم این است که گزاره (۳) منطقاً مستلزم گزاره (۵) است، زیرا در استدلال من می‌توان به جای گزاره (۷) این را گذاشت:

$$\text{IF } \{ \diamond(p \ \& \ q) \ \& \ \square(q \rightarrow r) \} \text{ THEN } \square('7)$$

$$\square(p \ \& \ r)$$

(۹) اندیشه شهودی که در پس تفکیک واقعیت سخت/نرم قرار دارد این است که واقعیت‌های سخت در یک زمان عبارت‌اند از واقعیت‌هایی که در آن زمان «خاتمه یافته و باتمام رسیده» هستند (و، قاعدتاً، دست کم بیرون از قدرت انسان برای تغییر آن‌ها هستند)، در حالی واقعیت‌های نرم چنین نیستند. بنابراین، «پلنتینگا در سال ۷ صبح دوید» واقعیتی سخت درباره ساعت ۸ صبح است، در حالی که «پلنتینگا در ساعت ۷ صبح، یعنی دو ساعت پیش از آنکه به دفتر کارش برود، دوید» واقعیتی نرم درباره ساعت ۸ صبح است.

(۱۰) در اینجا ادعا نمی‌کنم که اگر p واقعیتی نرم است آنگاه هر گزاره‌ای که p مستلزم آن است واقعیتی نرم است، و همچنین ادعا (یا انکار) نمی‌کنم که اگر p واقعیتی نرم است و q امکانی و لازمه p است آنگاه q واقعیتی نرم است. فقط ادعا می‌کنم که هر گزاره‌ای که منطقاً هم‌ارز واقعیتی نرم باشد خودش واقعیتی نرم است. زاگزبسکی، در معمای اختیار و علم پیشین‌الاهی (زاگزبسکی، ۱۹۹۱)، می‌گوید که واقعی بودن نرم و سخت، هر دو، تحت هم‌ارزی

کند که گزاره (۳) منطقاً مستلزم گزاره (۵) است و بنابراین می‌تواند سازگاری گزاره‌های (۲) و (۵) را تضمین کند.

منابع

Fischer, John. (1989) *God, Foreknowledge and Freedom*, Stanford University Press, Stanford.

Fischer, John. (1994) *The Metaphysics of Free Will: An essay on Control*, Blackwell Publishers, Oxford.

Hasker, William. (1988) "Hard Facts and Theological Fatalism," *Nous* 22, pp. 419-436.

Pike, Nelson. (1965) "Divine Omniscience and Voluntary Action," *The Philosophical Review* 74, pp. 27-46.

Plantinga, Alvin. (1974) *God, Freedom, and Evil*, Harper and Row, New York.

Plantinga, Alvin. (1986) "On Ockham's Way Out," *Faith and Philosophy* 3, pp. 235-269.

van Inwagen, Peter. (1983) *An Essay on Free Will*, Oxford University Press, Oxford.

Warfield, Ted. (forthcoming) "How and Why to be an Incompatibilist," *Philosophical Topics*.

Zagzebski, Linda. (1991) *The Dilemma of Freedom and Foreknowledge*, Oxford University Press, Oxford.

۱ مشخصات کتابشناختی مقاله:

Divine Foreknowledge and Human Freedom Are Compatible, Ted A. Warfield; in: *Nous* 31(1)

:این مقاله در مجموعه زیر نیز بازچاپ شده است. 6-80 (1997)

Philosophy of Religion (Critical concepts in philosophy); edited by William J. Wainwright. Routledge (2010), vol 1: 149-155.

2. libertarian human freedom
3. logical fatalism

۴. گفتنی است که تاریخ چاپ مقاله ۱۹۷۷ است، از اینرو نویسنده در مورد

سال ۲۰۰۰ به صورت آینده سخن می‌گوید. - م

5. fatalism
6. human freedom
7. theological fatalism
8. hard/soft fact distinction
9. soft fact
10. diagnosis
11. "over and done with"
12. soft-type
13. soft facthood
14. official statement
15. consistency
16. entailment
17. theistic
18. compatibilist
19. Tom Flint
20. Peter Van Inwagen
21. metaphysical entailment

منطقی قرار می‌گیرند، و می‌گویند که پلنتینگا برای اینکه دو واقعیت مورد بحث نرم هستند (چنانکه پلنتینگا و دیگر سازگارباوران احتمالاً چنان باور داشته باشند) و نه سخت (چنانکه ناسازگارباوران ممکن است مدعی باشند) دلیلی به دست نداده است. او می‌گوید «به ما گفته نشده است که چرا باید طریق استدلال پلنتینگا را ترجیح دهیم و نه بدیل آن را.» (ص. ۸۳). ما باید استدلال پلنتینگا را بپذیریم و نه رقیبان آن، زیرا نظر به انکار جبرگرایی منطقی (چنانکه زاگزبسکی استدلال می‌کند که باید چنین کنیم؛ ص. ۲۴ به بعد)، گزاره (۳) نرم است و بنابراین گزاره (۵) نیز همینطور است. همچنین زاگزبسکی فکر می‌کند که پلنتینگا در رد جبرگرایی منطقی نتوانسته است قوی‌ترین روایت آن را لحاظ کند زیرا پلنتینگا گزاره‌های زمان گذشته مثل گزاره (۳) را بخشی از گذشته ثابت و قطعی لحاظ کرده است و نه وضع امور در گذشته (صص. ۲۹ و ۴۵). اما من نمی‌توانم قوت این اشکال را دریابم. چه گزاره‌ها و وضع امور یکی بگیریم یا نه، مطمئناً نوعی هم‌ارزی ضروری میان آن‌ها هست و بنابراین نکته‌ای که درباره سازگاری گفته‌ام به یکسان بر جبرگرایی منطقی سامان یافته در قالب وضع امور در گذشته نیز اطلاق می‌شود.

(۱۱) برای بحثی جذاب بنگرید به: فصل شش از اثر فیشر با عنوان متافیزیکی (آراده آزاد فیشر، ۱۹۹۴) و پلنتینگا ۱۹۸۶. هسکر، در مقاله «واقعیت‌های سخت و جبرگرایی الهیاتی» (هسکر، ۱۹۸۸) و باز در خدا، زمان، و معرفت (هسکر، ۱۹۸۹) ادعا می‌کند، اما نشان نمی‌دهد، که تفکیک واقعیت سخت/نرم باید برای رد جبرگرایی به کار گرفته شود. هسکر همچنین استدلال می‌کند که تفسیرهای متعدد این تفکیک ناموفق بوده‌اند زیرا استلزامات متافیزیکی خاصی دارند، و بر این اساس ادعا می‌کند که اگر استلزام را استلزام متافیزیکی^{۱۱} قلمداد کنیم، این تفکیک را ویران می‌کند. چنین نظری به دیده من نظری ناپخته می‌آید. به علاوه، اینکه ما در موقعیتی مفروض «استلزام» را همچون استلزام متافیزیکی بفهمیم یا نه این واقعیت را تغییر نمی‌دهد که بعضی گزاره‌ها به نحو متافیزیکی مستلزم گزاره‌های دیگری هستند. بنابراین نمی‌توانم بفهمم چگونه تصمیم ما درباره اینکه در موقعیتی مفروض چه مفهومی از استلزام را به کار بگیریم، می‌تواند بر متافیزیکی موضوع تأثیر بگذارد.

(۱۲) مقایسه کنید با ون اینواگن، ۱۹۸۳، ص. ۶۵ توجه کنید که این تلقی از تعیین‌گرایی لازم نمی‌آورد که اگر جهان ممکن متعین باشد آنگاه همه جهان‌های ممکن متعین هستند. تعیین‌گرایی اگر صادق باشد، معمولاً ضرورتاً صادق دانسته نمی‌شود.

(۱۳) اگر تعیین‌گرایی، بر خلاف ادعای من در یادداشت پیشین، حقیقتی ضروری تلقی شود، نتیجه می‌شود که گزاره (۳) گزاره (۸) را لازم می‌آورد و گزاره‌های (۲) و (۸) سازگارند. اما، چنانکه گفته‌ام، بنا بر تلقی جافتاده و پذیرفته شده از تعیین‌گرایی، نمی‌توان از استدلال من برای نشان دادن این نکته استفاده کرد. من فکر نمی‌کنم که گزاره‌های (۲) و (۸) سازگار باشند؛ بنگرید به: «چگونه و چرا باید ناسازگارباور بود» (ورفیلد، در حال نشر).

(۱۴) شاید یک فرد خداباور گزاره (۱) را انکار کند اما ادعا کند که در همه جهان‌هایی که پلنتینگا در آن وجود دارد، خدا (وجود دارد) و همه‌دان است. این می‌تواند، بدون لحاظ کردن گزاره (۱)، تضمین

